



چخوف در تهران

یادداشت خشایار دیهیمی
در حاشیه تئاتر حسن معجونی

یاد باد

گفت‌وگو با
سالار عقیلی

پیر مرد ابرها

شعری از
محمدعلی سپانلو

سفر به فلورانس

یادداشتی از
محمود فرشچیان

دیوید لینچ نقاش می‌شود

گفت‌وگوی اختصاصی تجربه

جشن‌نامه‌ای
برای زادروز شاعر

نسل قیصر

به همراه گفت‌وگوی منتشر نشده‌ای با
قیصر امین‌پور

[دو]

سعدی و جهاد افضل



داریوش رحمانیان

در میان اثبوه سخنان گهربار و حکیمانه‌ای که از پیامبر عزیز اسلام (ص) نقل شده است یکی هم این است که: افضل الجهاد کلمه الحق عند الامام الجائر. یعنی برترین جهادها گفتن سخن حق نزد حاکم مستمگر است.

مضامین سیاسی و اجتماعی مندرج در قرآن کریم و حدیث و سنت بسیار است، اما شاید کم باشد سخنی که مثل سخن یادشده بشود سرنوشت تاریخی مسلمانان را بر پایه آن سنجید و به پرسش گرفت. راست این است که از صدر اسلام هر چه که به این سو می‌آیم کمرنگ شدن چنین آموزه‌هایی را می‌بینیم تا جایی که در بعضی موارد به فراموشی‌شان می‌انجامد. به گمانم روند زوال و انحطاط مسلمانان را می‌توان با روند کمرنگ شدن یا به فراموشی سپرده شدن سخنان و آموزه‌هایی چون «افضل الجهاد» تطبیق داده و درست‌تر و دقیق‌تر ابضاح و تبیین کرد. اینکه مسلمانان به دام خود کامگی گرفتار آمدند و استبداد و ستمگری را لاعلاج و چاره‌ناپذیر پنداشتند و دایره زوال و انحطاط‌شان هر روز وسیع‌تر و گسترده‌تر شد تا اندازه زیادی مربوط به از یاد بردن مضمون و اهداف سیاسی - اجتماعی احکام و آموزه‌های اسلام و به ویژه امر به معروف و نهی از منکر بود. آنان جهاد افضل را از یاد بردند و تنها به جهاد اکبر بسنده کردند حال آنکه آنگونه که از عمق و تدبیر در آموزه‌های اخلاقی و سیاسی مندرج در قرآن و سنت به روشنی به دست می‌آید این دو گونه جهاد - که یکی جنبه فردی و دیگری جنبه سیاسی و اجتماعی دارد - در هم تنیده و از هم جدایی‌ناپذیرند و امکان تحقق آنها، آنگونه که باید و شاید، در گرو یکدیگر است. برای اینکه نمونه‌ای از روند جدایی این دو و فراموشی جهاد افضل به نفع جهاد اکبر به دست داده باشیم تنها به این مورد بسنده می‌کنیم: باب پنجم رساله قشیریه درباره مجاهده چنین آغاز می‌شود: «قال الله تعالى والذين جاهدوا فینا لنهدينهم سبیلاً. ابوسعید خدری رضی الله عنه گویند: پرسیدند پیغمبر را صلی الله علیه و سلم از فاضل‌ترین جهاد، گفت: کلمه حق پیش سلطان متمکار گفتن... اما صاحب رساله قشیریه با اینکه باب مجاهده را با چنین سخن مهمی گشوده است در ذیل آن هیچ سخنی درباره جهاد افضل نگفته و یکسره به مجاهده نفس یا همان جهاد اکبر پرداخته است. با این حال در سنت صوفیه و عرفای سلف، عمل به مضمون حدیث افضل الجهاد چندان رایج بوده است که متون و تذکره‌های صوفیه را سرشار از سخنان آموزه‌ها و حکایات بسیار دلچسب و پر معنا در مضمون سیاست و اجتماع می‌بینیم. حتی پاره‌ای از آنان از جهاد اصغر و رقتن به غذا نیز غافل نبوده‌اند. چنانکه برای نمونه در تذکره الاولیای عطار نیشابوری، نجات الانس جامی، رساله قشیریه و پاره‌ای دیگر از متون صوفیه داستان‌هایی از به عزارت رقتن شیخی چون شقیق بلخی، جنید بغدادی، عبدالله بن المبارک، حاتم اسم، ابوعبیده البصری، علی بن یکر، ابومحمد جلدی، ابوالخیر الثبتانی، خواجه محمد بن ابی احمد الجشتی و... می‌یابیم. حتی نزد آنان نوعی دعای افضل نیز مطرح می‌شد که مضمون و هدفی سیاسی و



اجتماعی داشت و ناظر به صلاح و مصلحت عموم مردمان بود. چنانکه فی‌المثل گفته‌اند که فضیل عیاض گفت: «گر مرا خبر آید که تو را یک دعا مستجاب است هر چه خواهی خواه؛ من آن دعا را در حق سلطان صرف کنم، از آنکه اگر در صلاح خویش دعا کنم، صلاح من تنها بود و صلاح سلاطین، صلاح عالمیان است.» در متون آنان گاه به روشنی و گاه به کنایه مشروعیت سلطنت سلاطین و ادعای ولایت و اولوالامر بودنشان زیر سوال می‌رود. از قول ابوسعید ابوالخیر در اسرار التوحید آمده است که: «شیخ ما گفت محمود را، رحمه الله، کسی از آن او به خواب دید گفت: «سلطان را چگونه است؟» گفت: «خاموش! چه جای سلطان است. من هیچ کس ننام. سلطان اوست. آن غلطی بود.»

برای باطن‌بینان و اهل حقیقت و بصیرت، سلطان، فقط خلعت و چون از این جهان در گذرم پرده برمی‌افتد و پند می‌شود که شاه و گدا همه در پیشگاه خدا برابرند و چه بسا گدایی این جهان که در آن جهان پادشاه باشد و به حقیقت در این جهان نیز چنین است. چنانکه در داستانی دیگر در اسرار التوحید آمده است که: «گو گفته‌اند که پدر شیخ ما، بابو ابوالخیر، سلطان محمود را عظیم دوست داشتی و او در میهنه سرایی بکرد. بر دیوار و سقف‌های آن بنا، نام سلطان محمود... نقش فرمود و شیخ، کودک بود. پدر را گفت: «هرادر این سره یک خانه بنا کن چنانکه آن خانه خاصه من باشد...» پدر او را خانه‌ای بنا کرد... چون خانه تمام شد شیخ پسر خود را بر در و دیوار و سقف آن بنوشتند: «الله، الله، پدرش گفت: «یا پسر! این چیست؟» شیخ گفت: «هر کسی بر دیوار خانه خویش نام امیر خویش نویسد...» در بخش ملحقات تذکره الاولیاء نیز داستانی درج است که به نقل ییاززد: «... چون محمود [غزنوی] به زیارت شیخ [ابوالحسن خرقانی] آمد، رسول فرستاد که شیخ را بگویند که سلطان برای تو از غزنین بدین‌جا آمده تو نیز برای او از خاقانه به خیمه در آئی» و رسول را گفت: «گر نیاید این آیت برخوانید: «طیو الله و اطیو الرسول و اولی الامر منکم» رسول پیام بگذازد. شیخ گفت: «هرامعذور دارم» این آیت بر او خواندند. شیخ گفت: «محمود را بگویند که چنان در اطیو الله مستغرق که در اطیو الله رسول خجالت‌ها دارم تا به اولی الامر چه رسد» رسول می‌آمد و به محمود باز گفت: محمود را رقت آمد و... روه صومعه شیخ نهاد چون از در صومعه در آمد و سلام کرد شیخ جواب داد اما بر پا نخواست... محمود گفت: «هر پا نخواستی سلطان؟! و این همه دام بود...»

غرضم از آوردن این نمونه‌ها این بود تا نشان دهم که عرفای وارستای که دنیا و مافیها را پس پشت انداخته و روی در خدا آورده بودند با سلاطین و اهل دنیا چگونه رفتار و گفتاری داشتند و چه می‌شد یا چگونه می‌شد که می‌توانستند چنین گستاخ و بی‌پروا آنان را اقل و امر به معروف و نهی از منکر کنند. جهاد اکبر و مجاهده با نفس به آنان این امکان را می‌داد که به جهاد افضل و مجاهده با خود کامگی و ستمگری خود کامگان و ستمگران بپردازند. امثال پند و اندرزهای تیز و درشت فضیل عیاض، شقیق بلخی و داود طایی به هارون الرشید و نصایح درشت و برتنده شیخ ابوبذر بوزجانی به سبک‌گین که در متون صوفیه به فراوانی و تکرار آمده‌اند گواه روشن این نکته‌اند که نزد بسیاری از عرفای سلف میان علم و عمل و زهد و جهاد و جهاد اکبر و جهاد افضل جدایی نبوده

است. اینگونه مشایخ از نمایندگان نوعی از تصوف بوده‌اند که از آن به تصوف سیاسی و اجتماعی یاد می‌شود. سعدی شیرازی یکی از رهروان و پیروان این نوع از طریقت بوده است. طریقتی که به قول او به جز خدمت خلق نیست. و سلاک آن نمی‌تواند از کنار دردها و مصایب سیاسی و اجتماعی بگذرد و تنها در اندیشه آن باشد که گلبم خویش از امواج بحراناها و گرفتاری‌ها به در کشد. سعدی تصوف زهد و عرفان تجربیدی بریده از سیاست و اجتماع را بارها و به شکل‌های گوناگون به نقد کشیده است. برای نمونه:

شیخی به مدرسه آمد ز خاقانه - بشکست عهد صحبت اهل طریق
را / گفت میان آن و این چه فرق بود - کاخدار کردی از آن این فریق
را / گفت آن یک، گلبم خویش به در می‌کشد ز موج - وین، جهد می‌کند که بگریزد غریق را

همان گونه که شیخ ابوسعید ابوالخیر، یکی از بزرگ‌ترین نمایندگان تصوف اجتماعی، در نقد و رد زهد و گوشه‌گیری افراطی و بریدن از خلق و پناه بردن به صوامع و گورستان‌ها و کوه‌ها و مغاره‌ها گفته بود که: «هر د است که در میان خلق نشیند و دادوستد کند و زن خواهد و با خلق در آمیزد و یک لحظه از خدای خود غافل نباشد» سعدی نیز بارها این نوع از مجاهده را نفی می‌کند و بر ضرورت درگیری در کار دنیا و مردم بای می‌فشارد. حتی برخلاف آموزه بسیاری از زاهدان افراطی که بر ضرورت دوری از دنیا و اهل دنیا و به ویژه پرهیز از حکام و سلاطین و فرمانروایان تأکید می‌کردند، او یادآوری می‌کند که میان طریقت و حکومت و سیاست ضدیتی وجود ندارد؛ مراد اهل طریقت لباس ظاهر نیست - کمر به خدمت سلطان ببند و صوفی باش

چنانکه در اشاره و انتقاد به داستان نکه و خواست وی برای گوشه‌گیری و کناره‌گیری از کار حکومت می‌گویند: طریقت به جز خدمت خلق نیست - به تسبیح و سجاده دلق نیست / تو بر تخت سلطانی خویش باش - به اخلاق پاکیزه درویش باش
برای سعدی که مرد خلعت و نزد او «جز خدا هیچ نیست» و شاه و گدا را در برابر خدا و در عالم حقیقت یکسان و برابر می‌داند، ایابی نیست که نزد شاهان و سران گستاخی و دلبری کند و آنان را به پرهیز از منکر و عمل به معروف فرا بخواند. او یک مصلح اجتماعی است که شعر و قلم خود را همچون شمشیری تلقی می‌کند که بایستی در خدمت جهاد و رویارویی با نارسایی‌ها و نادرستی‌ها و خود کامگی و ستم به کار افتد. ز کات هنر اصحاب قلم نقد ارباب قدرت است. از این بابت سعدی را باید در زمره کسانی دانست که پای ادبیات ملتزم و متعهدند و هنر و ادب را برای اصلاح زندگی سیاسی و اجتماعی می‌خواهند، نه صرفاً برای خود و هنر و لذت صرف فردی از آن.

به همین سبب در مقدمه بوستان در ایات آغازین مدح ابوبکر سعدی زندگی می‌گویند: مرا طبع از این نوع خواهان نبود - سر مدحت پادشاهان نبود ولی نظم کردم به نام فلان - مگر باز گویند صاحب‌الان / که سعدی، که گوی باختر رود - در ایام بوبکر بن سعد بود
و در همان‌جا تأکید می‌کند که اگر وی را مدح می‌گویند به سبب مردمدلاری و دادگری و فروتنی اوست: ندبم چنین گنج و ملک و سریر - که وقف است بر طفل و درویش و پیر / اندام برش دردناک غمی - که نهاده بر خاطرش مرهمی / اطلبکار خیرست و امیدوار - خدایا امید که دارد بر آرزو / کله گوشه بر آسمان برین - هنوز از تواضع سرش بر زمین

سعدی به عنوان عامل به آموزه‌ی جهاد افضل هم خود بارها یا به تلویح و کنایه و یا به تصریح و بی‌پروا زبان به انتقاد از ستم و ستمگری گشوده است و هم اینکه داستان‌هایی از اینگونه رفتارها و گفتارهای پیران و مشایخ سلف آورده است. برای نمونه در یکی از حکایات بوستان از درخواست پادشاهی بیمار از پیری عارف برای دعا در رفع بیماری او سخن به میان می‌آورد و عتاب و انتقاد صریح و تند شیخ که: شنید این سخن پیر خود بمه پشت - به تندی بر آورد بانگی درشت / که حق مهربان است بر داد گر - ببخشای و بخشایش حق نگر / دعای منت کی شود سودمند - اسیران محتاج در چاه و بند / تو ناکرده بر خلق

بخشایشی - کجا بینی از دولت آسایشی؟/بیادیت عذر خطا خواستن - پس از شیخ صالح دعا خواستن/کجا دست گیرد دعای ویت - دعای مستمیدگان در پیت؟

در همین داستان سعدی به اشاره تأکید می کند که: «حق از بهر باطل نشاید نهفت» او که آموزگار حق گوئی و دلیری در برابر اهل قدرت و از باب دیباست خود در مدح بسیار معروفی که برای امیر انکیانوی مغول، که از سوی آباقا به امارت فارس آمده بود، گفته است به جای مدح و ستایش او را به اخلاق و دادگری دعوت می کند و از ناپایداری دنیا و مافیها هشدار می دهد: پس بگردید و بگرد روزگار - دل به دنیا در بندند هوشیار/ای که دست می رسد کاری بکن - پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار/اینکه در شهنامه ها آورده اند - رستم و روهینه تن اسفندیار/تا بداند این خلدندان ملک - کز بسی خلق است دنیا یادگار - این همه هیچ است چون می بگذرد - تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار/نام نیکو گر بماند ز آدمی - به کزو ماند سرای زرنگار - چون خلدوندت بزرگی داد و حکم - خرده از خردان مسکین در گذار/چون زیر دستیت بخشید آسمان - زیر دستان را همیشه نیکدار/عذرخواهان را خطا کاری ببخش - زینهار را به جان ده زینهار - نام نیک رفتگان ضایع مکن - تا بماند نام نیکت پایدار/ملک با نان را نشاید روز و شب - گاهی اندر خسر و گاهی در خمار/کام درویشان و مسکینان بده - تا همه کارت بر آرد کرد کار/با غریبان لطف بی اندازه کن - تا روز نامت به نیکی در دیار زور بازو داری و شمشیر تیز - گر جهان لشکر بگیرد غم مدار/از درون خستگان اندیشه کن - وز دعای مردم پرهیز کار/مجنبت آه مظلومان به صبح - سخت گیرد ظالمان را در حصار - سعدیا چندان که می دانی بگوی - حق نباید گفتن الا آشکار/هر کرا ضعف و طمع در کار نیست - از فتا پاکش نباشد وز تار - پادشاهان را ثنا گویند و مدح - من دعایی می کنم درویشان -

در مدحی دیگر از انکیانو چنین از گستاخی و بی پروایی خود در حق گوئی سخن به میان آورده است: بسی صورت بگردیدست عالم - وزین صورت بگرد عاقبت هم -/فریدون را سر آمد پادشاهی - سلیمان را برقت از دست، خاتم - به نقل از اوستادان یاد دارم - که شاهان عجم کیخسرو و جم از سوز سینه فریادخواهان - چنان پرهیز کردند که از سم/که موران چون به گرد آیند بسیار - به تنگ آید روان در خلق ضمیمه/او من ظالم الا و بیلی - و ان طال المدی یوما باظلم/اسخن را روی در صاحبان است - نگویند از حرم الا به محرم/احرامش باد ملک و پادشاهی - که پیشش مدح گویند از قفا دم/عروس زشت زیبا چون توان دید - و گر بر خود کند دیبای معلم - چنین پند از پدر نشوده باشی - الا گر هوشمندی بشنو از عم/چو یزدانت مکرم کرد و مخصوص - چنان زی در میان خلق عالم/که گر وقت مقام پادشاهی - نباشد همچنان باشی مکرم/نه هر کس حق تواند گفت گستاخ - سخن ملکیت سعدی را مسلم

و یا: به راه تکلف مرو سعدیا - اگر صدق داری بیار و یا/تو منزل شناسی و شه راهرو - تو حق گوی و خسرو حقایق شنو سعدی در نقد و نصیحت ارباب قدرت، دلیر و بی پرواست و بارها به آن دلیری که حاصل و ارستگی است پاینده است: دلیر آمدی سعدیا در سخن - چو تیغ به دست است فتی بکن/لبگوی آنچه دانی که حق گفته به - نه رشوت ستانی و نه عشو ده و یا: از من شنو نصیحت خالص که دیگری - چندین دلاوری نکند بر دلاوران

به سبب همین خلوص و بی غرضی است که او نصایح خود را همچون دارو می داند که اگر چه تلخ است اما درمانگر است: الا تا به غفلت نهفتی که نوم - حرام است بر چشم سالار قوم/غم زیر دستان بخور زینهار - برتر از زیر دستی روزگار/نصیحت که خالی بود از غرض - چو دارو تلخ است، دفع مرض

سعدی همچون پزشکی است که می خواهد دردها و بیماری های سیاسی و اجتماعی را به وسیله پند و اندرز درمان کند و به تیغ تیز هنر و ادب به جنگ خود کامگی و ستمگری برود، بنابراین باکی ندارد که

نصایح تلخ و گزنده او پسند خاطر ارباب قدرت نیاید و آزرده گی خاطر آنان را به دنبال داشته باشد: بگوی آنچه دانی سخن سوعد - و گر هیچ کس را نیاید پسند

با آنگونه که در دیباچه گلستان به اشاره آورده است انتظار داشته که پارهای از سخنان مطرح شده در آن پسند خاطر سعد بن ابوبکر سعد زندگی نیاید و او را دلالت کند: اگر التفات خلدوندیش یاراید - نگار خانه چینی و نقش ارتگست/امید هست که روی ملال در نکشد - ازین سخن که گلستان نه جای دلنگست

سعدی را چنانکه دیگران نیز گفته اند، می توان با باید یک شاعر اندر نامنویس دانست و گلستان و بوستان او را نوعی سیاست نامه به شمار آورد. اگر این دو اثر را با آثار چوین سیرالملوک خواجه نظام الملک یا نصیحه الملوک منسوب به امام محمد غزالی مقایسه کنیم مضامین مشترک بسیاری در آنها می یابیم. سعدی در گلستان و بوستان همان رویکردی را به سیاست و کشورداری دارد که خواجه در سیرالملوک. همان اندیشه و فرهنگ سیاسی و همان سستی که سیرالملوک از آن بر آمده است در آثار سعدی نیز بازتاب یافته و بر آن سایه انداخته است. از سوی دیگر اگر پای تاثیر آن آثار در اندیشه و فرهنگ سیاسی آن روزگار و روزگاران بعدی در میان باشد شاید بتوان گفت که آثار سعدی به مراتب بیش از سیرالملوک ها و نصیحه الملوک ها، امثال خواجه و غزالی در اندیشه و فرهنگ سیاسی زمانه خود و پس از آن تاثیر نهاده است. اما به هر روی هم آثار سعدی و هم آثار خواجه و غزالی و ... نماینده دورانی از اندیشه و فرهنگ سیاسی هستند که امروزه در عصر تجدید از آن به عنوان اندیشه سیاسی سستی یا قدیم یاد می شود. اندیشه ای شخص باور و شخص محور که در آن پرسش محوری این بوده است که چه شخصی یا چه کسی بایستی حکومت کند و نه اینکه چگونه و چرا؟ اندیشه و فرهنگی که سلامت و سعادت اجتماع را از شخص یا اشخاص حاکم می خواسته است و نه از نهاد و نظام و یا از خود مردم و همه اجتماع. اندیشه ای که در آن سخن از نقد و رد اشخاص و امکان یا حتی ضرورت تغییر و اصلاح آنان همواره به فراوانی در میان می آمده است اما به کلی نسبت به امکان اصلاح یا تغییر نهاد و نظام بی اعتنا و غافل بوده است. میرزا ملک خان ناظم الدوله که در اندیشه و ادب ایرانی نخستین نقاد سنت سیاست نامنویسی و اندرز نامنویسی و نخستین آسیب شناس اندیشه و فرهنگ سیاسی سستی شخص باور به شمار می آید راز اصلی انحطاط و عقب ماندگی جوامع شرقی و مسلمان و به ویژه ایران را در همین نکته خلاصه می کرد: به زعم وی از درون این فرهنگ شخص باور بوده است که همواره خود کامگی و استبداد روییده و پاینده است. چیزی که این فکر و فرهنگ مانع اصلی در اندیشیدن به امکان اصلاح و تغییر نهاد و نظام و بنابراین مانع بنیادین بر سر راه علاج و درمان استبداد و خود کامگی و رفع ظلم و ستم بوده است. حتی از آن بالاتر خود، عین درد و اصل و ریشه بیماری بوده است. نمونه هایی از گفته ها و نوشته های ملوک به نقل می آید: «ببینی اکثر امرا در این بوده که همیشه معانی را گلشنه، پی اشخاص رفته اند. چه طوایف معظم که تمام عمر خود را یا در لعن یا در پرستش اشخاص تلف کرده اند»، «ویرانی ایران از وضع امور است نه از معایب اشخاص»، «عقلای ما وقتی که حالت وزری ما را تحقیق می کنند، می بینیم هیچ ایراد نمی گیرند مگر از صفات انشان. به صفات شخصی وزرا چه کار داریم؟ وقتی که باید داشته باشیم علم است و بس. امور دول کلاسته به علوم و زراست، نه بر صفات شخصی ایشان...». «عدالت شخص پادشاه بدون قوانین حسنه و بدون دیون خان های منتظم در میان این دریای مظالم به فریاد کلام بیچاره خواهد رسید؟». «در جمیع کتب ما یک کلمه ندیده ام که داللت بر علم حقوق اداره نماید. شعری ما گاهی در این مطالب سخنان خوب گفته اند اما همه نصیحت بوده است. آن ترتیب علمی که برای انتظام یک دولت لازم است هرگز در ایران معروف نبوده است». «شعرا و عقلا و مشایخ و درویش های ما در هر عصر علی الاتصال به اقسام مضامین بیان فرموده اند که پادشاه

باید فلان صفات خوب را داشته باشد و وزرا باید از فلان معایب بری باشند. حاصل این نصایح و نتیجه این آرزوها در این قرون متعادی چه بوده؟ همان اغراض بی رحم و همان خرابی های بی حد که الان در چهار طرف خود مشاهده می کنیم. حکمای ما - هر یک یک کلمه به ما نگفته اند که بر وفق این نصایح چه قانون و چه چرخ باید ترتیب داد که وجودهای ناقابل از مسند وزارت دور و وزری قابل با وصف منتهای قدرت مجبوراً مطیع قوانین باشند». معنی و حاصل سخن ملوک این است که شخص باوری مانع این شده که ما همچون اروپایی ها سیاست و مدیریت را علمی کنیم و به جای تغییر اشخاص به تغییر نهاد بیاوریم و لاجرم منوط شده و همچنان در انحطاط در جانی زیم! افزون بر ملوک، پارهای از متجددین و نوگرایان ما که علل و عوامل انحطاط ما را در سنت فکری و فرهنگی ما جستجو می کردند در آثار سعدی و حافظ و مولوی و خیام و ... به استثنای فردوسی - به چشم ادبیات انحطاط یعنی ادبیات منوط و انحطاط آور می نگریستند که بایستی به نقد کشیده شده یا حتی به زعم پارهای از آنان به فراموشی سپرده شده و نابود شوند. میرزا آقاخان کرمانی در مقدمه کتاب ریحان و در کتاب آیین سخنوری به انتقاد از آثار ادبی گذشته ایران پرداخت و حتی کتاب رضوان خود را که به تقلید از گلستان سعدی نوشته بود محل ایراد و انتقاد قرار داد. همچنین در اواخر دوره قاجار، به مشروطه به بعد، که پارهای متجددین ادبی همچون تقی رفعت علم انقلاب ادبی برافراشتند و از ضرورت انقلاب ادبی برای تکمیل و تکامل انقلاب سیاسی ایران سخن گفتند استادان قدیم سعدی به منزله پاسداران یا فرمانروایان قلعه استبداد و ارتجاع ادبی تلقی می شدند که انقلابیون جدید می بایستی بر آنان بشورند و آنان را از تحت فرمانروایی خویش به زیر کشند. در این شرایط که روح زمانه چنین تندروی هایی را طلب می کرد یا پذیرا می شد کسانی چون احمد کسروی هم به میدان آمدند که یکسره بر سنت فکری و ادبی و ادبیات سستی قلم ببلان کشیدند و آثار پیشینیان - از جمله سعدی - را مستوجب آتش پنهانشت کسروی که راز انحطاط ایرانیان را در آلودگی های فکری و روانی ناشی از پیدایش و رشد و رواج پدیده های چون جبری گری، صوفی گری، خراباتی گری، فلسفه و ... می جست آثار امثال سعدی، حافظ خیام مولوی و ... را که به گمان او سرشار از آن آموزه ها و باورهای نادرست و آلوده کننده بودند از مهم ترین علل و اسباب بدبختی و زوال و انحطاط ایرانیان می پنداشت و در جشن کتاب سوزان که هر سال روز یکم دی ماه به راه می انداخت، آن آثار را در کنار دیگر کتاب های قدیمی و سستی طعمه آتش می کرد.

اما حقیقت این است که گذشته از همه انتقادهایی که می توان و باید بر بسیاری از آثار از قدیم و جدید گرفت، روح عدالت خواهی و حق پرستی و انسان دوستی که در آثار سعدی موج می زند حقیقتاً ستایش برانگیز است و مایه فخر و افتخار ایران و ایرانی و ادب پارسی. حتی در بهترین نهادها و نظام ها و در آزادترین و قانونمندترین کشورها افراد آدمی بی نیاز از پندها و اندرزها و آموزه های سعدی نیستند. چالوس و تملق و ترس و خودخواهی در سرشت بشر است و غری و شرقی و قدیم و جدید ندارد و مادمی که خطر چیرگی روحیه و رفتار بله قربان گوئی و تملق و ... بشر و جوامع بشری را تهدید می کند. آثار امثال سعدی به عنوان مصداق افضل الجهاد و به مثابه دارویی برای علاج یا کاهش چنین بیماری هایی به کار خواهند آمد. اگر چه برای علاج و درمان خود کامگی و ستمگری و استبداد در تمام سطوح و مراتب آن نمی توان فقط به پند و اندرز بسنده و دل خوش کرد اما به هر حال در این تردیدی نیست که اگر فرعون ها، فرعون و ضحاک ها، ضحاک شدند ملحان و متعلقان در آن سهم و اثری انکارناپذیر داشتند و در جامعه ای که در آن دلیری و بی پروایی در نقد مدیران و حاکمان و ارباب قدرت یا همان افضل الجهاد رواج یابد، مجال رشد ضحاک ها کم یا حتی محو خواهد شد. آیا به همین دلیل نبود که پیامبر اسلام (ص) فرمود: بر چشم و روی ملحان و چاپلوسان خاک نپاشید!